

جرائم ناشی از رسیدگی قضایی

تالیف:

بیژن نجفی

(دانشجوی دکترای حقوق جزا و جرم شناسی)

انتشارات قانون یار

۱۳۹۵

فهرست مطالب

مقدمه	۷
فصل اول	۹
جرایم قابل تحقق از سوی قضات در فرایند رسیدگی قضایی	۹
فصل دوم	۱۹
جرایم قابل تحقق از سوی قضات در فرایند رسیدگی	۱۹
فصل سوم	۱۲۹
جرایم ارتكابی توسط کارمندان دادگستری در فرآیند رسیدگی قضایی	۱۲۹
فصل چهارم	۱۴۹
جرائم ارتكابی توسط ضابطین دادگستری در فرآیند رسیدگی قضایی	۱۴۹
فصل پنجم	۱۶۳
جرایم قابل تحقق از سوی کارشناسان دادگستری در فرایند رسیدگی قضایی	۱۶۳
فصل ششم	۱۶۹
جرایم قابل تحقق از سوی وکلای دادگستری	۱۶۹
فصل هفتم	۱۹۹
اقدامات بزه دیده در صورت مواجهه با ارتكاب جرم از سوی اشخاص قضائی	۱۹۹
منابع و مآخذ	۲۰۳

مقدمه

جرم عبارت است از هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد و تخلف نیز هر فعل یا ترک فعلی است که توسط کارکنان دولت در ارتباط با وظیفه اداری آنها واقع شود و در قانون برای آن تنبیه اداری تعیین شده باشد. عمل مجرمانه صرفاً قابل انتساب به فعل یا ترک فعل اشخاص عادی نیست بلکه مأمورین دولت نیز می‌توانند با فعل یا ترک فعل خود که از انجام وظیفه آنها نشأت می‌گیرد و یا اعمالی که در راستای انجام وظیفه و یا به مناسبت آن انجام می‌گیرد، مباشر، معاون، و یا شریک عمل مجرمانه قلمداد شوند اما، آنچه که در این رهگذر واجد اهمیت است ارتکاب جرم از سوی قضات و دست‌اندرکاران قضایی و اشخاص وابسته به ایشان از جمله کارمندان اداری دادگستری، ضابطین، کارشناسان و وکلا است که اولاً دشواری اثبات جرایم ارتكابی از سوی آنها و ثانیاً کیفیت اقدامات شاکی و مراجع صالح به رسیدگی و حفظ دلایل و آثار جرم مثبت اهمیت موضوع است. قانون اساسی در مقام چارچوب بندی و ساختارسازی نهادهای حاکمیتی و تقسیم و تفکیک وظایف تکالیف بس حساس و خطیری را برای قوه قضاییه مقرر نموده است که در اصول این قانون به عنوان فصل الخطاب عنوان شده است، متناسب با هریک از این وظایف خطیر محوله به دستگاه قضایی، سازمان‌ها و نهادهایی تعبیه شده که بتوانند اهداف یاد شده را تحقق بخشند.

مجموعه دادگستری و به صورت اخص محاکم قضایی متصدی قضاوت و اجرای عدالت در فرایند قضا هستند و قضات در این فرایند در درجه اول اهمیت قرار دارند علاوه بر قضات رسیدگی قضایی به لحاظ قضایی به لحاظ ماهیت پیچیده خود مستلزم انجام اقداماتی به فراخور وظایف محوله از سوی اشخاص دیگری است که در این پژوهش اختصاراً آنها را دست‌اندرکاران قضایی و اشخاص وابسته به ایشان نامیده‌ایم در نتیجه با توجه به مطالب فوق و وظیفه و مسئولیت خطیر این نهاد و لزوم سلامت دستگاه مجری عدالت این پژوهش به بررسی جرایم ناشی از رسیدگی قضایی که از سوی قضات، کارمندان، وکلا و کارشناسان قابل تحقق است، اختصاص یافته است. باشد که زیبا زمزمه کند بیدار باش این جرس را!

فصل اول

جرائم قابل تحقق از سوی قضات

در فرآیند رسیدگی قضایی

در زمان تئودوریک روم، بیوه زنی شکایت کرد که مدت سه سال است بر علیه یک سناتور دادخواست، دایر بر مطالبه حق خود به دادگاه داده ولی تاکنون دادگاه مبادرت به صدور حکم نکرده است. امپراتور قاضی را احضار، به او گفت: اگر تا فردا این کار را تمام نکردی خودم در مورد تو قضاوت خواهم کرد. فردای آن روز قاضی، پرونده را رسیدگی و حکم به نفع بیوه زن صادر کرد. بیوه زن با دردست داشتن شمع‌ای که معمول آن زمان بود جهت تشکر نزد امپراتور آمد و به او گفت: کار من تمام شد، فوراً امپراتور امر نمود قاضی را نزد او آورند، و گفت چرا تاکنون کاری را که یک روز بیشتر وقت لازم نداشت در مدت سه سال آن را معطل نمودی؟ پس از توییح زیاد دستور داد سر او را از بدن جدا سازند (کوشا ۱۳۸۹، ۱۹).

دکتر جعفر کوشا در کتاب جرائم علیه عدالت قضایی به نقل از کریستین سن دانمارکی سابقه حسن مراقبت از جریان قضایی را در ایران باستان معطوف به زمان هخامنشیان می‌داند (کوشا ۱۳۸۹، ۲۰). وی به نقل از هردوت، مورخ معروف یونانی می‌نویسد که بازرسی نسبت به عملیات و تعمیمات قضایی در ایران باستان خیلی دقیق و شدید بود و قضاتی که تصمیمات قضایی ناروا و مغرضانه می‌گرفتند شدیداً مورد بازخواست و حتی کیفر قرار می‌گرفتند (کاظمی ۱۳۴۶، ۹). در ایران باستان علاوه بر انتصاب قضات امین و شایسته در امر قضا در اجرای عدالت و بی‌طرفی، از حد معمول نیز فراتر رفته و گاه کار به افراط کشیده است و قضاتی که به دنبال اخذ رشوه، حکم غلط صادر کردند به مجازات اعدام محکوم می‌شدند. در آن زمان دو قاضی به نام سندوک و سیزامنه برای صدور احکام غلط به دنبال اخذ رشوه به اعدام محکوم شدند (کوشا ۱۳۸۹، ۲۰).

سی سام یکی از اشراف بود که در زمان کمبوجیه به امر قضاوت مشغول و بسیار مورد احترام کمبوجیه بوده است. روزی به کمبوجیه خبر رسید که جناب قاضی در دعوایی میان فردی ثروتمند و فردی فقیر جانب ثروتمند را گرفته و رأی ناصواب صادر کرده است. کمبوجیه پس از آن که فردی را مأمور تحقیق این امر نمود، تخلف قاضی مذکور را احراز کرد، دستور داد تا سر از تن وی جدا کنند و پوست بدنش را بر بستری بگسترانند که وی بر آن قضاوت می‌کرده



است سپس دستور داد تا فرزند وی که به شغل قضا مشغول بود بر همان مسند بنشیند تا عبرتی برای دیگران باشد.

در زمان سامانیان نیز مجازات‌های شدیدی برای جلوگیری از لطمه وارد ساختن به جایگاه قضا در نظر گرفته و مقرر کرده بودند در صورتی که قاضی به عللی انسانی، اوضاع و احوال غیرعادی احساس پیش‌داوری نسبت به متهم پیدا کند باید پرونده را مستقیماً به دادگاه بالاتر بفرستند (صانعی ۱۳۵۰، ۴۰). واگذاری دیوان مظالم به قضات از آغاز نیمه نخست سده سوم هجری صورت گرفت (حیدرزاده ۱۳۷۳). مأمون عباسی رسیدگی به مظالم را به قاضی القضاات خود یحیی بن اکثم سپرد و جانشین وی معتصم عباسی همین نمایندگی را به احمد بن ابی داوود وا گذاشت که پس از یحیی بن اکثم دارنده این شغل بود (ساکت ۱۳۶۵، ۲۷۶). دیوان مظالم یکی از نمادهای عمده قضایی اداری محسوب می‌شد که ضمن برخورداری از صلاحیت فوق‌العاده تابع تشریفات خاصی هم نبود (حیدرزاده ۱۳۷۳).

وظیفه و صلاحیت دیوان مظالم گوناگون و متعدد بود. که یکی از آن‌ها و شاید مهمترین بازرسی و نظارت بر دستگاه‌های دولتی و اعمال و رفتار کارگزاران حکومت بود. منظور از شکایت بر علیه آرا و اعمال دادرسان قضایی موضوع می‌توانست مربوط به اعمال قاضی در صدور رأی و اجرای وظایف او نباشد بلکه به طرز رفتار شخصی و خصوصی او باشد که از آن‌ها عدم لیاقت و شایستگی قاضی معلوم گردد (راهنما، ۲۸۱).

ابن خلدون اندلسی خود نیز به مبارزه با فساد دستگاه قضایی اقدام می‌نمود.

«آنگاه به کار مفتیان و قضات توجه کردم زیرا احکام ناسخ و منسوخ زیاد صادر می‌کردند... در میان آنان مردم فرومایه‌ای دیده می‌شدند که نه معلوماتی داشتند و نه به صفت عدالت متصف بودند. این قاضیان هیچ‌کس را ناراضی از محضر خود بر نمی‌گرداندند و برحسب میل او فتوا می‌دادند در نتیجه احکام ناسخ و منسوخ رواج یافت ... و نزاع‌های مردم پایان‌پذیر نبود، این راه حق را باز گفتم و نشان دادم و هوس بازان و نادانانی را که قضات را بازیچه خود ساخته بودند مانع کردم و آن‌ها را از این مقامات دور ساختم (کوشا ۱۳۸۹، ۲۰)».

حکایت می‌کنند: یزید بن عمر فراوی یکی از عمال مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، ابو حنیفه را برای تصدی قضا در کوفه تعیین کرد وی این دعوت را نپذیرفت. یزید بن عمر دستور داد او را صد تازیانه زدند بلکه این سمت را قبول کند لیکن او نپذیرفت (بیات ۱۳۹۰، ۱۰). همچنین در زمان خلفای عباسی ابوجعفر او را برای سرپرستی به دادگستری بغداد دعوت کرد ولی او نپذیرفت ابوجعفر دستور داد او را زندانی کردند باز قبول نکرد تا در سال ۱۵۰ هجری در محبس فوت کرد (بیات ۱۳۹۰، ۱۰).

مؤلف کتاب عدالت و قضا در اسلام به نقل از کتاب اخبار القضاة روایت می‌کند که حاکم عراق ابو قلابه را برای تصدی کرسی قضا به بغداد دعوت کرد، ابو قلابه دعوت حاکم را نپذیرفت و در خفا به سرزمین شام گریخت. قضا را در همان زمان قاضی شام از منصب خویش معزول شد و چون ابو قلابه از این داستان با خبر شد احساس خطر کرد و از شام متواری شد و همچنان در بیابان‌ها سرگردان بود تا به سرزمین یمام رسید و روزگاری طولانی، خویش را از انظار مخفی کرد تا اوضاع دگرگون شد و خاطرش از خطر بیاسود و بار دیگر آهنگ عراق کرد. یکی از دوستان به وی گفت چه بودی اگر منصب قضا مسلمانان را می‌پذیرفتی و عدالت را میان ایشان به کار می‌بستی و از این رهگذر اجر و ثواب می‌اندوختی؟ ابو قلابه گفت: چون شنآوری به دریا افتد تا چند یارای شناکردن دارد؟ (بیات ۱۳۹۰، ۱۰) همین مؤلف در کتاب سابق الذکر نقل می‌کند که فضیل بن عیاض گفت چون کسی به منصب قضا گمارده شود باید یک روز را برای قضا و روز دیگر را برای گریه اختصاص دهد.

احتراف فقها و دانشمندان اسلامی از قبول تصدی منصب قضا حاکی از خطراتی است که آخرت متصدیان این منصب را تهدید می‌کند. امروزه قضاوت مشکل‌تر و مسؤولیت آن به مراتب سنگین‌تر و پرخطرتر از گذشته است. در گذشته پابندی اغلب مردم به باورهای دینی و مذهبی عامل بازدارنده‌ای بود که افراد جامعه کمتر مرتکب جرم می‌شدند و یا درصدد تضییع حقوق یکدیگر برمی‌آمدند به ویژه در صدر اسلام اگر افرادی ناخودآگاه مرتکب جرمی می‌شدند نزد پیشوایان دین رفته و اعتراف می‌کردند و تقاضای مجازات خویش را می‌نمودند بلکه بار



مسئولیت خویش را در آخرت کاهش دهند. لیکن امروزه گرایش به مادیات و ظواهر پرزرق و برق زندگی حرص و آزمندی در بسیاری از افراد جامعه میدان را برای رشد و تعالی معنویات و باورهای دینی و مذهبی تنگ کرده که این پدیده از یک طرف و از جانب دیگر کثرت جمعیت و گسترش جامعه و توسعه مراوده اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی سبب بروز اختلافات و ارتکاب جرایم گوناگونی در جامعه شده به نحوی که در طول سال سبب تشکیل ده‌ها هزار پرونده در مراجع قضایی می‌گردد و به منظور حل و فصل اختلافات و رسیدگی به جرائم ارتكابی قوانین متعددی وضع شده و قضات باید با تمسک به قوانین حاکم از لایه لای سفسطات و مغالط اطراف دعوا حق را کشف کرده و به ذی‌حق اعلام نمایند و یا مجرمیت متهمین را احراز نمایند. برای اینکه قضات بتوانند رسالتی را که به عهده دارند به انجام برسانند باید مقبول جامعه باشند، مقبولیت در جامعه مستلزم این است که قضات علاوه بر آگاهی از موازین قانونی و رعایت عدالت و انصاف قضایی حیثیت و شرافت قضایی را در محیط کار و زندگی اجتماعی رعایت کند زیرا اگرچه فرهنگ و اطلاعات قانونی اغلب افراد جامعه اندک است لیکن نسبت به شئون و حیثیت منصب قضا کاملاً واقف می‌باشند. بنابراین به منظور جلوگیری از چنین وضعیتی تشکیلات قضایی نظامت و نظارت دقیقی را طلب می‌کند در همین راستا پس از استقرار مشروطیت در ایران و اختصاص اصول ۷۱ تا ۹۱ قانون اساسی مشروطه به قوه قضاییه در سال ۱۳۲۹ هجری قمری در دوره دوم قانون گذاری اصول تشکیلات عدلیه به تصویب کمیسیون عدلیه رسید به موجب ماده ۱۸۱ قانون رسیدگی به تخلفات و تقصیرات حکام و صاحب منصبان عدلیه در مجلسی به نام مجلس رسیدگی عالی یا رسیدگی اداری محول شد، این مجلس در دادگستری تشکیل می‌شد و جنبه اداری داشت و زیر نظر وزیر دادگستری و بنا به دعوت او با شرکت مستشاران فرانسوی و دو نفر از مدیران وزارت دادگستری و رییس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور تشکیل می‌گردید. احکام این مجلس قطعی بود. این مجلس هم مرجع تحقیق و هم تعقیب بود و هم مرجع حکمی، بدین توضیح که هرگاه وقوع تخلف یا اهمالی در این مجلس مطرح می‌شد دلایل، جمع آوری و

درباره تخلف ارتكابی تحقیق می‌شد. پس بطور غیرعلنی وارد رسیدگی می‌گردید که قاضی متخلف، مرتکب جرمی از درجه جنحه و یا جنایت گردیده، مجلس عالی، رسیدگی خود را متوقف می‌کرد تا به اتهام وی در محکمه صلاحیت دار رسیدگی شود پس مجلس عالی، رسیدگی خود را ادامه می‌داد و رأی مقتضی صادر می‌کرد و چنانچه قاضی متهم در محکمه صلاحیت دار محکوم به حبس یا مجازاتی شدیدتر می‌شد محکمه عالی، محکوم علیه را از خدمت قضایی منفصل می‌کرد و همچنین هرگاه قاضی به اتهام جنحه یا جنایاتی به دادرسی جلب می‌گردید چنانچه موضوع اتهام از جرائمی بود که مجازات آن حبس یا مجازاتی شدیدتر بود بطور موقت از شغل خود منفصل می‌شد تا نتیجه محاکمه وی معلوم شود آن‌گاه حسب مورد مجلس عالی، رأی به ادامه یا انفصال خدمت صادر می‌کرد (بیات ۱۳۹۰، ۱۲).

در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی قانون استخدام قضات به تصویب رسید و مطابق آن رسیدگی به تقصیرات و تخلفات قضات به دو مرجع واگذار شد:

الف- مرجعی که تحقیقات مقدماتی و تعقیب را انجام می‌داد

ب- مرجع حکمی

در قانون استخدام قضات مصوب ۱۳۰۶، مرجع تحقیق و تعقیب به دادسرای دیوان عالی کشور واگذار شد و دادگاهی به عنوان محکمه انتظامی به وجود آمد، شکایات و گزارش‌ها درباره تقصیرات و تخلفات قضات مستقیماً در دادسرای دیوان کشور مطرح می‌شد و دادستان کل رسیدگی را به یکی از بازرسان قضایی ارجاع می‌کرد، بازرس قضایی پس از تحقیقات چنانچه بر تعقیب قاضی متخلف ابراز عقیده می‌کرد و دادستان کل نیز با وی هم عقیده بود پرونده به دادگاه انتظامی ارسال می‌شد و بدین ترتیب مرجع تحقیق و تعقیب از مرجع حکمی جدا شد (بیات ۱۳۹۰، ۱۱).

در سال ۱۳۰۷ با تصویب قانون مراجع به محاکمه انتظامی قضات روش تحقیق و تعقیب قضات متخلف در دادسرای دیوان کشور با آنچه که در قانون استخدام قضات در سال ۱۳۰۶ پیش بینی شده بود اندکی تغییر کرد بدین توضیح که پس از طرح شکایت یا ارسال گزارش‌ها



به دادسرای دیوان کشور، دادستان کل، تحقیقات مقدماتی را به یکی از بازرسان قضایی ارجاع می‌کرد. بازرس قضایی پس از رسیدگی و ابراز عقیده، پرونده را نزد دادستان کل می‌فرستد و دادستان پرونده را به یکی از معاونین ارجاع می‌کرد و چنانچه بین بازرس قضایی و معاون دادستان کل در تقصیر و تعقیب وحدت نظر وجود داشت دادستان کل پرونده را به منظور رسیدگی و اعمال مجازات به محکمه انتظامی ارسال می‌کرد، اما چنانچه بازرس قضایی و معاون هر دو نظر به منع تعقیب داشتند و دادستان با نظر آن‌ها مخالف بود می‌توانست پرونده را با اظهار نظر به منظور تعیین مجازات به محکمه انتظامی ارسال نماید (بیات ۱۳، ۱۳۹۲).

در تاریخ ۱۳۱۵/۱۰/۶ با تصویب اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات عدلیه و استخدام قضات اداره نظارت و شورای عالی به وجود آمد. یکی از وظایف اداره نظارت رسیدگی مقدماتی به شکایات علیه قضات بود، اعضای اداره نظارت تشکیل می‌شد از یک نفر رئیس که معاونت دادستان کل را به عهده داشت و تعدادی بازرس قضایی این اداره به شکایات و گزارش‌ها علیه قضات رسیدگی می‌کرد و در صورت موجه بودن شکایات و موافقت دادستان کل، پرونده به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال می‌شد. به موجب ماده ۱۰ این قانون شورایی به نام شورای عالی در وزارت عدلیه تشکیل شد. این شورا که تحت حمایت وزیر دادگستری و یا عضویت دادستان کل و مدیر کل قضایی، مدیر کل اداری و یکی از رؤسا یا مستشاران دیوان عالی کشور به انتخاب وزیر عدلیه تشکیل می‌شد. به تخلفات قضاتی که مرتکب رفتار و اخلاق منافی با حیثیات قضایی و یا تمرد از نظامات اداری و اعمال و نظریات خصوصی در تصمیمات قضایی می‌شدند، رسیدگی می‌کرد و رسیدگی به سایر تخلفات غیر از این موارد پس از تحقیق به وسیله اداره نظارت در دادگاه انتظامی رسیدگی می‌شد (بیات ۱۳۹۰، ۱۵).

در سال ۱۳۰۸، علی اکبر داور وزیر وقت دادگستری با اختیارات حاصله از جزء اول ماده واحده مصوب آبان ماه سال ۱۳۰۸، دیوان جزای عمال دولت را تاسیس کرد و رسیدگی به کلیه جرایم مستخدمین کشوری و شهرداری‌ها که به تناسب شغل آنان ارتکاب می‌یافت (به استثنای جرائمی که مجازات آن‌ها اعدام بود) در صلاحیت دیوان جزای عمال دولت قرار